

گروه حوادث – مأموران پلیس استان البرز روز ۲۰ خرداد سال ۹۲ جسد پسر نوجوان را در حالی که دست‌وپایش بسته شده بود، در منطقه‌ای خلوت یافتند و او را که هیچ مدرک هویتی‌ای به‌همراه نداشت، به پزشکی قانونی منتقل کردند. بررسی‌های ابتدایی نشان داد مقتول که بر اثر خفگی جان باخته، پسر ۱۷ساله ساکن تهران به نام یاشار است که اقوام او ناپدیدشدنش را به پلیس گزارش داده بودند. در این گزارش ذکر شده بود پسر نوجوان به‌همراه والدینش مفقود شده است، اما در آن مرحله خبری از زوج میان‌سال نیود تا اینکه مدتی بعد مأموران جسد پندر ۶۰ساله خانواده را در حوالی روستای زیرآب آبیک قزوین پیدا کردند. این مرد با شلیک سه گلوله به قتل رسیده و سپس جنازه‌اش به آتش کشیده شده بود. کارآگاهان که حدس می‌زدند مادر خانواده نیز قربانی جنایت شده باشد، به تحقیقات خود درباره این پرونده ادامه دادند تا اینکه بالاخره جسد زن ۴۳ساله

حوادث

قتل فجیع سه عضو یک خانواده؛ قاتل بعد از ۶ سال دستگیر شد

■ مردی که متهم است سه عضو یک خانواده را به قتل رسانده است، به‌زودی در دادگاه کیفری استان قزوین محاکمه می‌شود. این مرد در سال ۹۲ مرتکب جنایت شد، اما شش سال طول کشید تا شناسایی و دستگیر شود.

بزنم که با یک شیشه الکل در صندوق عقب رویه‌رو شلدم. الکل را روی جسد ریختم و با فتدک آتش زدم. بعد هم با خودروی ال ۹۰ به سمت کرج حرکت کردم. برای فاش نشدن این جنایت باید فریاد، مادر خانواده را هم می‌کشتم. اگر او زنده می‌ماند، چون می‌دانست پسرش با من قرار داشته و به خانه‌ام آمده بود، همه‌چیز را به پلیس می‌گفت و من شناسایی و دستگیر می‌شدم.

به همین دلیل با تلفن داوود با او تماس گرفتم و ادا‌ع‌کردم همسرش در جاده قزوین تصادف کرده است. در ایستگاه وردآورد مترو با او قرار گذاشتم. یک ساعت بعد با مترو به آنجا آمد و به سمت قزوین حرکت کردیم. در میان راه موضوع قتل همسر فرزندش را به او گفتم که با کیفش شروع به کت‌زدن من کرد.

حادثه

سنگی به او زدم و بعد با اسلحه کلت سه تیر به سمتش شلیک کردم که کنار سنگ بزرگی افتاد و جان باخت.

مجتنی در دادگاه اعتراضش کرد: گفت: به خاطر اینکه حالم باد بود، سریع صندوق عقب ماشین مقتول رفتم تا آبی به صورت‌م برداشتم و ضربه‌ای به کمرم زد. من هم ابتدا

یاشار به مقابل خانه آمدم. او یک سررسید به‌عنوان کادو برایشم آورده بود. او درباره تمدید قرارداد اجاره خانه هم صحبت کرد، اما به توافق نرسیدیم و اصرار کرد باید خانه را تخلیه کنم. باهم باگیر شدیم و درحالی‌که به‌شدت عصبانی شده بود، گلویش را گرفتیم و فشار دادم. وقتی به خود آمدم او بی‌حس‌ال روی زمین افتاده بود. نبضش را گرفتیم و متوجه شدم فوت کرده است. مانده بودم چه‌کار کنم. جسد را به داخل پارکینگ خانه بردم و با طناب دست‌وپایش را بستم و داخل صندوق عقب خودروی خود قرار دادم و رویش پتویی انداختم. سپس با تلفن همراه یاشار با پدرش تماس گرفتم و بسا او در میدان توحید قرار گذاشتم. با موتورسیکلت سر قرار رفتم. داوود با یک خودروی ال ۹۰ آمده بود. موتور را کنار

خیابان گذاشتم و سوار ماشین او شدم. در حال صحبت بودیم که به سمت اتوبان تهران قزوین رفتم. وقتی به حوالی طالقان رسیدیم، موضوع قتل یاشار را به او گفتم. عصبانی شد و از ماشین پایین آمد. سنگ برداشتم و ضربه‌ای به کمرم زد. من هم ابتدا

عاقبت دوستی مارال و مهدی در میهمانی مختلط!

سلام و علیک به قاضی میانسال گفت: جناب قاضی من طلاق می‌خوام...

قاضی با تعجب پرسید: به طور قطع همه کسانی که به اینجای می‌یند طلاق می‌خواهند اما من باید بدانم که مشکل چیست و اگر دیدم قابل حل شدن نیست حتماً حکم طلاق می‌دهم. حالا بگویید مشکلاتنا با این آقا چیست؟

مارال گفت: از ابتدا عجله کردم و همین عجلول بودنم به باعث شد الان به بن‌بست برسم. من و مهدی در یک میهمانی ممدیگر را دیدیم. او دوست شوهرخواهرم سیامک بود و من خام تعریف‌های سیامک شدم. یک‌ماه باهم ارتباط دوستانه‌ای داشتم و پس از آن هم ازدواج کردیم اما تنها ۳ماه از زندگی مان

خنده‌هایشان در محوطه می‌پیچید. اما آن سوت‌رزن جوانی ایستاده بود و هر گاه‌نیم نگاهی از روی تفرقه به جمع مهدی و دوستانش می‌انداخت و زیر لب ناسزا می‌گفت. شاید در ابتدا اینگونه به

نظر می‌رسید که این جمع چند نفره و آن زن تنهای کم‌سن و سال هیچ ارتباطی باهم ندارند اما وقتی ساعت برگزاری جلسه کاهش رسید همراه شدن مهدی و مارال نشان می‌داد که آنها نیز زوجی هستند مانند اغلب افراد حاضر در دادگاه میهمانی ممدیگر را دیدیم. او دوست شوهرخواهرم سیامک بود و من خام تعریف‌های سیامک شدم. یک‌ماه باهم ارتباط دوستانه‌ای داشتم و پس از آن هم ازدواج کردیم اما تنها ۳ماه از زندگی مان

گروه حوادث – مارال و مهدی در میهمانی مختلط با هم آشنا شدند بدون اینکه بدانند بزودی در دادگاه علیه هم حرف‌هایی خواهند زد. حیط دادگاه خانواده مثل همیشه پر بود از حضور مراجعہ‌کنندگان و زوج‌هایی که برای حل اختلاف یا جدایی آمده بودند اما در این میان رفتار چند پسر جوان که دور هم جمع شده بودند اقتدر عجیب بود که توجه هر بیننده‌ای را جلب می‌کرد.

مهدی ۲۵ ساله با چند جوان هم‌سن و سال خودش در گوشه‌ای از حیاط ایستاده و سرگرم گفت‌وگو بودند و هرچند دقیقه یکبار بسا جمله‌ای که بی‌شنان رد و بدل می‌شد صدای انفجار

گروه حوادث – آن قدر به سرعت اموال مسردم و خلافکاری‌هایم ادامه دادم که دیگر جایی در خانواده ام ندارم. همه از من فراری هستند. هیچ‌کس حاضر نیست مرا عضوی از خانواده بداند چرا که من با آبروی همه آن‌ها بازی کردم، به طوری‌که نمی‌توانند در کوچه و محله‌رشان‌را بالا بگیرند. تاکنون پنج سابقه کیفری دارم و این بار نیز ...

جوان ۳۲ساله‌ای به نام محمود که عضو باند سرسرت باتسری و کامپیوتر خودروهای مردم است، در حالی‌که بیان می‌کرد رفیق بازی مرا به روز سیاه نشاناد،

دریساره ماجرای ورودش به باند سرسرت قلععات خودرو به کارشناس اجتماعی کلانتری شفا‌ی مشهد گفت: با آن‌که در یک خانواده تحصیل کرده بزرگ شدم و پدرم استاد دانشگاه بود اما رفیق بازی مرا به مسیر تباهی کشاند. به دلیل همین خردنمایی‌ها و معاشرت با دوستان خلافکارم، درس و مدرسه را در کلاس سوم راهنمایی رها کردم تا وارد بازار کار شوم و درآمدی برای تفریحاتم داشسته باشم. این بود که در سن نوجوانی و برای یافتن شغل‌ی پردرآمد، عازم تهران شدم و در آن‌جا به گلدوزی و خیاطی روی آمردم. به دلیل استعدادی

که داشتم خیلی زود این حرفه را آموختم و انواع گلدوزی‌ها را روی مانتوهای زنانه انجام می‌دادم. در این میان گاهی برای دیدار خانواده ام به مشهد می‌آمدم و سراغ دوستان‌خلافکارم را نیز می‌گرفتم. آن‌ها معتاد شده بودند و من برای دیدار آن‌ها به پاتوق‌های مصرف مواد مخدر می‌رفتم تا این‌که در یکی از همین ملاقات‌ها کریستال به من تعارف کردند. من هم که از «نه گفتن» ابا داشتم و از سوی دیگر نمی‌خواستم نزد آن‌ها کم بیآورم، به قول معروف دستشان را رد نکردم و برای اولین بار طعم موادمخدر را چشیدم. از آن‌روز به بعد، هر وقت به

مشهد می‌آمدم پای بساط آن‌ها می‌نشتم به طوری‌که دیگر حاضر نبودم برای ادامه کار به تهران بازگردم. صاحبکارم که بسیار از من راضی بود بارها پیغام فرستاد که به تهران بازگردم و به شغلم ادامه بدهم. او می‌دانست بعد از پنج سال در این حرفه استادکاری ماهر شده‌ام اما پاینده‌انهمین مواد مخدرمچ باهایم‌رامی‌فشرده نمی‌توانستم دیگر این پاتوق‌های لغعتی را رها کنم، چرا که هنوز از پس اندازها و سرمایه‌های اندوخته شده ام استفاده می‌کردم. خلاصه روزگارم به همین ترتیب می‌گذشت تا ایسن‌که حدود ۱۲سال قبل در یک مرکز

درمانی چشمان زیبای دختری نوجوان به نام نسرين قلم‌م را تکان داد. مدتی بعد به آن دختر ابراز علاقه کردم و این‌گونه‌آشنایی من و او و به خواستگاری و ازدواج انجامید. هنوز کسی از اعتیادم خبر نداشت و من توبه کردم چندبار سعی کردم موادمخدر را کنار بگذارم اما مانند خیلی از معتادان فقط چند روز دوام می‌آوردم. اولین فرزندم به دنیا آمد اما او در حالی‌که بیشتر از یک‌سال نداشت، به دلیل بیماری جان سپرد اما این حقیقت تلخ نیز نتوانست مرا از مسیر سقوط بازدارد که به‌خودم بیایم و دریام‌که زندگی ام در حال نابودی است. برای تأمین هزینه

آنها جدا بشود. چرا برای توجیه خطاهای خودت به دوستان من نهمت می‌زنی؟! مگر خانواده من چه هیزم تری به تو فروخته اند؟! تو بسا من از دواج کردی یا با دوستانت که با آنها به همه‌جا می‌روی چرا به من که میرسانی یا وقت نادری یا خسته‌ای...

قاضی وقتی دید بحث و جدل میان این زوج به سرانجام خوبی نمی‌رسد به آنها فرصت یک ماهه‌ای داد تا علاوه بر حضور در جلسه مشاوره قدری بیشتر در مورد آینده زندگی‌شان تأمل کنند و ماه آینده دوباره در دادگاه حاضر شوند.

محمدرضا صفدری / کارشناس خانواده

مشکل اصلی مهدی در این پرونده

آن است که او هنوز ماهیت زندگی مشترک را درک نکرده و هنوز بر این باور است که می‌تواند همانند دوران مجردی بیشتر اوقاتش را با دوستانش بگذراند. مهدی باید بداند که رفیق بازی‌ها با مسرور زمان باعث طلاق عاطفی بین او و همسرش شده و راه برای طلاق قانونی هم‌ا‌ترت می‌شود. از طرفی مارال هم باید صبوری و تلاش کند تا خلاهای عاطفی و روحی همسرش را پیدا کند و بیش از پیش باو رفیق باشد تا مهدی به جای رجوع به دوستانش بیشتر به همسرش نزدیک شود. برای حل این مشکلات تلاش هر دو نفر ضروری است و لجبازی و بی‌تقاروتی زندگی آنها را به بن‌بست خواهد رساند

به اموال نزدیکانم دستبرد بزنم و این‌گونه بود که یک دستگاه جاروبرقی و انگشتر از دوستانم چگونگی باز کردن باتری و کامپیوتر خودرو را آموختم. کامپیوترها را در حالی به مبلغ ۳۰۰ تا ۴۰۰هزار تومان به مالخران می‌فروختم که چندین بار دستگیر دوستان خلافکارم رفتم و باز هم به گرداب بدبختی افتادم.

با آن‌که بیکار بسودم روزی ۸۰هزار تومان مواد مخدر صنعتی مصرف می‌کردم. دیگر هیچ‌کدام از اعضای خانواده از سرسرت و خلافکاری‌های من در امان نبودند، به طوری‌که پدرم دوست داشت

نام‌مرا از شناسنامه اش پاک کند. آرام آرام وارد باند سرسرت قلععات خودرو شدم و از دوستانم چگونگی باز کردن باتری و کامپیوتر خودرو را آموختم. کامپیوترها را در حالی به مبلغ ۳۰۰ تا ۴۰۰هزار تومان به مالخران می‌فروختم که چندین بار دستگیر دوستان خلافکارم رفتم و باز هم به گرداب بدبختی افتادم. با آن‌که بیکار بسودم روزی ۸۰هزار تومان مواد مخدر صنعتی مصرف می‌کردم. دیگر هیچ‌کدام از اعضای خانواده از سرسرت و خلافکاری‌های من در امان نبودند، به طوری‌که پدرم دوست داشت

نیازمندیهای روزانه جزیره کیش

استخدام

جهت کار در فروشگاه سبزیجات آماده طبخ به کارگر ساده خانم یا آقا نیازمندیم
۰۹۳۳۴۶۴۵۲۱۳
ساعت تماس: ۶ بعداز ظهر به بعد

به یک باریستا خانم یا آقا جهت کار در کافی شاپ نیاز مندیم
شماره تماس ۰۹۳۴۷۶۹۷۳۵۳

استخدام گرافيست
گرافيست آشنا با فتوشاپ و اين ديزاين جهت کار در يك مؤسسه مطبوعاتی مورد نیاز است
متقاضیان به نشانی ویلاهای مروراید روبروی هایپر مارکت بالای بانک سینا واحد ۷۱۵
مراجعه نمایند
تلفن هماهنگی: ۴۴۴۲۴۹۹۹

نیازمندیهای اقتصاد کیش تلفنی آگهی می پذیرد
۴۴۴۲۴۹۹۹
۴۴۴۲۰۲۸۴

سوپرمیوه سونیا
گوجه فرنگی ۳۵۰۰ ت
موز ۱۷۰۰۰ ات
پیاز، سیب زمینی ۴۰۰۰ ت
میوه های تازه و ارزان
فاز F، خدماتی جنب عکاسی رخساره ۰۹۳۵۸۷۵۹۴۸ واتساپ

اماکن قرنطینه ای، منازل مسکونی
تجاری،اداری، پروژه هاو ...
با مه پاش های سرد – فوری

شماره تماس: ۰۹۳۴۷۶۹۷۳۵۷

شرکت شانديز کيش

نیازمندیهای اقتصاد کیش تلفنی آگهی می پذیرد
۴۴۴۲۴۹۹۹
۴۴۴۲۰۲۸۴

شماره تماس: ۰۹۳۴۷۶۹۷۳۵۷

شرکت شانديز کيش

ضد عفونی

شماره تماس: ۰۹۳۴۷۶۹۷۳۵۷